دیدگاه؛ دریچه‌ای رو به ماجراها و آدم‌ها



وحید حسینی
داستان نویس

«وقتی مامان رسید، بابا انگار تازه یادش افتاد زن و بچه‌ای هم دارد! گفت می‌خواهد برود، دلش نمی‌خواهد اما باید برود و مامان و من باید این را درک کنیم. گفتم ما را هم با خودت ببر، اما مامان چشم‌غره‌ای به من رفت که یعنی تو دخالت نکن، بگذار خودم قضیه را رفع و رجوع کنم.» در قطعه‌ای که خواندید دست‌کم با سه مفهوم روبه‌رو هستیم: نویسنده و راوی و روایت. نویسنده کسی است که چنین متنی را نوشته؛ راوی آن است که دارد ماجرا را برای ما خواننده‌ها نقل می‌کند (همان اول شخص یا «من» که ممکن است اسمش را در ادامه متن بدانیم یا ندانیم و باید حساب او را از نویسنده جدا کرد اگرچه همسانی زیادی میان او و نویسنده وجود داشته باشد)؛ روایت هم مجموعه رویدادها یا حادثه‌هایی مرتبط به هم است که برای خواننده نقل می‌شود. هر نویسنده برای روایت کردن داستانش (عرضه اطلاعات درباره آدم‌ها و ماجراها و آنچه در داستان هست) شیوه‌ای اتخاذ می‌کند. این شیوه همان «دیدگاه» است که به آن «زاویه دید» هم گفته می‌شود. بسته به اینکه نویسنده چه کسی را برای روایت داستانش برگزیند، دیدگاه داستان می‌تواند اول شخص (من) یا سوم‌شخص (او) و در موارد اندکی دوم‌شخص (تو) باشد. دیدگاه قطعه آغاز این مطلب اول‌شخص است چون «من» ماجرا را نقل می‌کند، حال اگر همان متن را به شیوه سوم‌شخص روایت کنیم چنین چیزی می‌شود: «... بابا گفت مرجان و فرامرز باید این را درک کنند. فرامرز با صدایی لرزان گفت ما را هم با خودت ببر، اما مادر چشم‌غره‌ای بهش رفت...» اگر دانسته‌ها و اِشراف راوی سوم‌شخص درباره هر آنچه باشد که در داستان و پیرامون آدم‌ها می‌گذرد و هر چه در ذهن آدم‌هاست و طبعا آنچه در ظاهر آدم‌ها دیده می‌شود و همچنین این راوی سوم‌شخص درباره همه‌چیز بتواند نظر بدهد، دیدگاه داستان، دیدگاه «دانای کل» خواهد بود: «وقتی مادر از سفر برگشت، پدر همه‌چیز را گفت، همه آن چیزهایی که زنش و پسرش فرامرز می‌دانستند، اما به روی خودنمی‌آوردند. زنش لب گزید. پیدا بود بدجوری عصبانی است، اما خویشتن‌داری ذاتی‌اش نمی‌گذاشت واکنش درخوری نشان دهد. زن لاغر و تکیده‌ای بود که فهمیدگی‌اش زبانزد بود، هر چند گاهی این فهمیده‌بودن بیشتر به مظلومیت می‌زد! فرامرز کمترین شباهتی به مادر نداشت. جوانی قوی‌هیکل با بر و رویی گیرا بود که زود از کوره در می‌رفت و به سرعت در برابر اتفاق‌ها واکنش نشان می‌داد. خودخواهی پدر عمیقا عذابش می‌داد و بیشتر از هر کسی او را به عکس‌العمل وامی‌داشت. گفت ما را هم با خودت ببر...» اگر دیدگاه سوم‌شخص تنها به وصف چیزها و ظواهر بپردازد و از اظهارنظر و نیز بیان ذهنیات آدم‌ها بپرهیزد، «سوم‌شخص نمایشی (عینی)» خواهد بود: «مادر برخلاف فرامرز زنی لاغر بود. با اشاره چشم و ابرو به پسرش فهماند که دخالت نکند. فرامرز گفت مامان بذار بگم تو این سال‌ها چی کشیدیم، ولی مادر اخم کرد. پدر نشست لبه پاسیو و گفت رفتن من خیلی هم بد نیست. قد و بالای فرامرز شباهت زیادی به پدر داشت...» اگر دیدگاه سوم‌شخص تنها به جهان ذهنی یکی از شخصیت‌های داستان ورود کند و نتواند ذهنیات دیگر شخصیت‌ها را دریابد، به آن دیدگاه «دانای کل محدود» می‌گوییم. در اینجا راوی «او» است، اما همچون «من» (دیدگاه اول‌شخص) تنها از ذهنیات شخصیت کانونی (یعنی همان آدمی که داستان از دریچه نگاهش روایت می‌شود) آگاه است. در این دیدگاه، مکان نیز محدود است به محیط دور و بر شخصیت کانونی و نمی‌توان جایی را تصویر کرد که از دیدرس او خارج است؛ یعنی اگر شخصیت کانونی ما فرامرز باشد، وقتی پدر از خانه و دیدرس فرامرز خارج می‌شود، دیگر نمی‌توان او را دنبال کرد؛ چون دانسته‌های راوی به اندازه دانسته‌های فرامرز است: «پدر بدون خداحافظی رفت و در را پشت سرش بست. فرامرز پیش خودش گفت: یعنی بابا الان مستقیم می‌رود راه‌آهن؟ نکند دوباره زن گرفته و زن دومش در خانه‌ای نقلی توی همین شهر چای دم کرده تا بابا از راه برسد؟» یک زاویه دید کمتر رایج، دیدگاه دوم‌شخص است. در این دیدگاه طبق قراری ناگفته، ماجرا از دید «تو» روایت می‌شود؛ انگار که نویسنده، شمای خواننده داستان را جای شخصیت کانونی به کار گرفته و به راوی داستان تبدیل کرده است تا ماجرا را از جهان عینی و ذهنی شما نقل کند: «از کارهای بابا حرص می‌خوری. توی کتت نمی‌رود که آدم این‌قدر خودخواه باشد و حتی به زن و بچه‌اش تعهدی نداشته باشد. می‌گویی ما را هم با خودت ببر، اما از چشم‌غره مادر به خودت می‌آیی. سکوت می‌کنی تا مامان سررشته کار را دست بگیرد...» توجه داشته باشید که این دیدگاه شباهت زیادی به دیدگاه اول‌شخص دارد منتها به جای «من»، «تو» است که ماجرا را روایت می‌کند. در این زاویه دید، مخاطب خودش را جای شخصیت کانونی می‌گذارد اگرچه از او خوشش نیاید و رفتارهایش را نپسندد. همین امر گاهی ممکن است سبب دلخوری خواننده شود که البته نویسنده حرفه‌ای باید کار خودش را بکند و این دلخوری را خیلی جدی نگیرد! نویسنده با انتخاب یک شخصیت به‌عنوان راوی، به نوعی تأکید می‌کند که این شخصیت برایش مهم است. اهمیت یادشده یا به علت مهم‌تر بودن آن شخصیت و تأثیرگذاری بیشترش از دیگران در داستان است، یا به این علت که گزینش او باعث تمرکز بیشتر و بهتر نویسنده در نقل داستانش می‌شود. چه بسا شخصیتی فرعی و حاشیه‌ای داشته باشیم که اگر داستان را از دریچه ذهن و چشم او روایت کنیم، بهتر بتوانیم بر شخصیت اصلی تمرکز کنیم و داستان تأثیرگذارتر و قدرتمندتر از کار درآید. مثلا اگر شخصیت اصلی داستان در نمونه‌های ذکرشده، پدر باشد، اما پدر را از زاویه دید فرامرز بهتر بتوانیم معرفی کنیم یا این گونه داستانمان را اثرگذارترین ارائه دهیم، بسته به نیاز و ضرورت داستانی می‌توانیم دیدگاه اول‌شخص را انتخاب کنیم و راوی ما هم فرامرز باشد یا دانای کل محدود یعنی سوم‌شخصی برگزینیم که تنها به ذهن فرامرز وارد شود. بدیهی است اگر شخصیت‌ها و ماجراها و در کل ضرورت داستان، دیدگاه دیگری - مثلا سوم‌شخص نمایشی یا دوم‌شخص - را بطلبد، لازم است مطابق ضرورت عمل کنیم. بعدا درباره دیدگاه‌های دیگر در روایت داستان هم خواهیم گفت.

***در نگارش این مطلب از منابعی چون «مبانی داستان کوتاه. مصطفی مستور، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۹» و «هنر داستان‌نویسی. دیوید لاج. برگردان فارسی رضا رضایی. نشر نی. چاپ هفتم، ۱۳۹۷» بهره برده شده است.**

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس و پراستاری

یکی از راه‌ها برای کوتاه کردن نوشته‌هایمان، کوتاه کردن عبارت‌های بلندی است که به‌نوشتن آن‌ها عادت کرده‌ایم. این سبک نوشتن نه تنها در نامه‌نگاری‌های رسمی که در نوشته‌های معمولی ما هم فراوان دیده می‌شود. ننویسیم: خواهشمند است اقدام لازم را به‌عمل آورید. بنویسیم: خواهشمند است اقدام بفرمایید.

#زین_قند_پارسی

شهرآرا
۴شنبه
۳۰ آذر ۱۴۰۱
۲۶جمادی‌الاول ۱۴۴۴
شماره ۳۸۴۱
SHAHRARANEWS.IR

غریبگی کودکان با زبان فارسی؛ کتاب‌های ترجمه چه تأثیری دارند؟

تألیف گران است، ترجمه سودآور!

خادم

گزارش

یک مترجم معتقد است از تأثیر افزایش کتاب‌های ترجمه بر ادبیات کودکان و نوجوانان و محدود شدن دایره واژگانی آن‌ها نباید غافل بود. به گزارش تسنیم، آمارهای عجیب‌وغریبی که طی یک دهه گذشته از بازار نشر منتشر شده است، حکایت از روند روبه‌رشد آثار ترجمه‌ای در بازار کتاب کودک و نوجوان در قیاس با دوره‌های گذشته دارد؛ به‌طوری که می‌توان ادعا کرد در برخی برهه‌ها جریان ترجمه گاه هم‌پای جریان تألیف حرکت کرده و قفسه‌های کتاب کودک را به خود اختصاص داده است؛ از این‌رو انتشار گسترده این آثار و تبعات آن، به یکی از دغدغه‌های اصلی فعالان این حوزه تبدیل شده است.

منتقدان این جریان بر این باورند که کتاب‌های ترجمه بدون داشتن ضابطه و قانون خاصی، به‌صورت «چمدانی» وارد کشور می‌شود و بدون محدودیت در دسترس عموم قرار می‌گیرد. به گفته آن‌ها، این جاده یک‌طرفه فقط به نفع ناشرانی است که این آثار را منتشر می‌کنند و به فکر «برج‌سازی‌ها در خیابان انقلاب» هستند، خیابانی که به مرکز فروش کتاب در تهران شهره است.

در نقطه مقابل اما ناشرانی ایستاده‌اند که «وضعیت بحرانی» و «اقتصاد بیمار نشر» را دلیل روی آوردن ناشر ایرانی به انتشار کارهای ترجمه می‌دانند. به گفته آن‌ها، ناشر ایرانی مجبور است در چنین شرایطی برای سرپانگه‌داشتن بنگاه اقتصادی خود، به نشر آثار ترجمه روی بیاورد.

مرضیه بابازاده، نویسنده و مترجم، با اشاره به افزایش عناوین ترجمه در بازار کتاب گفت: آثار ترجمه برای بازار نشر ایران جذابیت بیشتری دارند. از سوی دیگر، به سرانجام رسیدن این دسته از آثار برای ناشر، سهل‌الوصول‌تر از کار تألیف و بازآفرینی است که برای نگارش، نویسنده مجبور است فرایند طولانی‌تر تحقیق، اقتباس از منابع و... را طی کند.

وی با بیان اینکه تعدد آثار در ترجمه بر بازار تأثیرگذار است، ادامه داد: درواقع در چنین شرایطی بازار ذائقه مخاطب را تعیین می‌کند؛ به‌همین دلیل مخاطب بیشتر به خرید این دسته از آثار گرایش نشان می‌دهد.

بابازاده در بخش دیگر صحبت‌هایش به تأثیر افزایش کتاب‌های ترجمه بر کار نویسندگان ایرانی اشاره و اضافه کرد: نویسندگان ما هم اکنون با مشکلات مالی و دیگر دغدغه‌ها مواجه هستند. برخی از ناشران نیز نمی‌توانند به‌دلیل مشکلات نشر، کار را در زمان مقرر روانه بازار نشر کنند.

این نویسنده افزود: از سوی دیگر، از تأثیر کتاب‌های ترجمه بر ادبیات بچه‌ها نیز نباید غافل بود، دایره لغات کودکان محدودتر می‌شود و آن‌ها در این آثار عموما با شخصیت‌هایی مواجه هستند که برای مردم دیگر کشورها آشناست. در چنین شرایطی باید تلاش کنیم آثاری منتشر شود که در عین معرفی فرهنگ، نویسندگان و نخبگان، با ادبیات جذابی نوشته شده باشند.

این مترجم با بیان اینکه کار ارائه‌شده از سوی مترجمان با یکدیگر متفاوت است، ادامه داد: مترجم با مترجم فرق دارد. آن‌هایی که این فن را به‌صورت آکادمیک آموخته و پیگیری کرده‌اند، با موازین ترجمه به‌خوبی آشنا هستند و می‌دانند که چطور از کلمات و منابع استفاده کنند. درواقع سبک خاص خود را دارند؛ اما دسته دیگری از مترجمان هم هستند که صرفا به‌این‌دلیل که با یک زبان آشنا هستند، به ترجمه کتاب در حوزه کودک و نوجوان می‌پردازند.

وی ادامه داد: برخی از ناشران، هر کتابی که دستشان برسد، با همکاری دسته دوم از مترجمانی که ذکر شد، اثر را ترجمه و روانه بازار نشر می‌کنند. تعداد زیادی از آثاری که هم‌اکنون در بازار نشر کودک و نوجوان وجود دارد، دچار این مشکل هستند. مترجمان این دسته از آثار عموما با فنون ترجمه و ادبیات آشنا نیستند.



چهره

دکتر محمد بقایی ماکان در نشست شاهنامه پژوهی:

تا هنگامی که شاهنامه هست نمی‌شود به فکر تجزیه ایران بود



نشست بررسی تاریخ فرقه دموکرات و تلاش برای جدایی آذربایجان و شاهنامه‌پژوهی ۲۸ آذرماه در خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار شد. در این نشست کیامهر فیروزی، پژوهشگر تاریخ و دکتر محمد بقایی ماکان، استاد ادبیات فارسی و اقبال‌پژوه، سخنرانی کردند.

به گزارش «ایبنا»، دکتر محمد بقایی ماکان گفت: تا زمانی که شاهنامه هست، نمی‌شود به فکر تجزیه ایران بود و به آن فکر کرد. ما امروز مراکز متعدد شاهنامه‌خوانی را در تبریز داریم. زبان فارسی یکی از دلنشین‌ترین زبان‌هاست. زبان فارسی خود به‌خود وزن و آهنگ دارد منتهی چون داخل گود هستیم، به زیبایی و طنازی و شیوایی و آهنگین بودن این زبان فکر نمی‌کنیم.

وی بیان کرد: آسمان تفکر و فرهنگ ایرانی دارای شخصیت‌های برجسته‌ای است که متأسفانه مدیریت کلان فرهنگی به تعداد معدودی از آن‌ها با معیارهای خودش توجه می‌کند و جامعه ما آن‌چنان که باید عنایت کامل به آن ندارد. اگر بخواهیم مدنیت و تمدن غرب را ریشه‌یابی کنیم، در هر یک از اتاق‌های آن می‌توان نشانی از فرهنگ ایرانی پیدا کرد. زبان فارسی در سه دین بزرگ اثر گذاشته و کافی است تا آثار سهروردی را بخوانیم تا به این نکته پی ببریم.

این اقبال‌شناس ایرانی بیان کرد: جای تأسف است که جامعه ایرانی حتی فرهیختگان بر چند شخصیت برجسته و مشهور معطوف است. در این آسمان ستارگان دیگری به جز خیام، حافظ، مولوی و... می‌درخشند. امروز در گرگان و سبزوار نام هلالی جغتایی را نمی‌بینیم.

بقایی ماکان این ادبای فراموش‌شده را اختران از یاد رفته نامید و گفت: بعد از سعدی تا امروز شاعر غزل‌سرا به معنای عاشقانه مثل او نداریم، اما هیچ‌کس هلالی جغتایی را نمی‌شناسد. توصیه می‌کنم تا دوستان دیوان هلالی جغتایی تصحیح سعید نفیسی را مطالعه کنند. قصیده‌سرای دیگری نیز در آسمان ادب ایران می‌درخشد به نام سعید طایی که از او ۱۹ بیت بیشتر باقی نمانده است.

سدیدالدین محمد عوفی در کتاب لباب‌الباب تذکره‌ای دارد که نام و شرحی از سعید طایی در آنجا آمده است.

بقایی ماکان بیان کرد: محمد عوفی در تعریف سعید طایی می‌گوید؛ او زین‌الشعراست و او حکیم کامل است. کلام او بسیار دلنشین و آمیخته با رمز و رازهای زبان فارسی است. یکی از دلایل جذب بسیاری به فرهنگ‌های دیگر به دلیل ناآگاهی آن‌ها از زمینه‌هایی است که از این خاک برآمده است. اگر حقایق تاریخی این سرزمین به درستی بیان شود، بسیاری شرمنده خواهند شد. نمی‌دانند که آذربایجانی‌ها از فارس‌ها فارس‌تر هستند، چون تاریخ را نخوانده‌اند.

هاینریش بُل، نویسنده‌ای که تا آخر انسان ماند

چرا داستان‌های نوبلیست آلمانی پس از چند دهه همچنان مهم است و خوانده می‌شود؟

خادم

یادبود

وقتی نخستین داستانش به نام «خبر» در مجله‌ای چاپ شد، سال ۱۹۴۷ بود و هاینریش بُل سی‌ساله؛ اما برای اینکه جایزه نوبل ادبیات را بگیرد، باید ۲۵ سال بی‌وقفه می‌نوشت. پیش از نویسنده‌شدن و خیلی پیش از عالم‌گیرشدن نامش، زندگی سختی گذرانده بود. پدرش درودگری زحمتکش و ساده بود در شهر کُلن و درآمد بخورونمیری داشت. کودکی بُل با محرومیت گذشت. جوانی هم نکرد. از سال ۱۹۳۹ تا پایان جنگ جهانی دوم، یعنی سال ۱۹۴۵ به‌اجبار یونیفورم ارتش آلمان را به تن کرد؛ اما احتمالا چون استعداد و علاقه‌ای بروز نمی‌داد، نهایت پیشرفتش رسیدن به درجه سرجوخگی بود. او پس از آزادی از اسارتگاه آمریکایی‌ها در فرانسه، مدتی وردست برادرش در کارگاه درودگری چوب‌ها و الوارها را رنده می‌کشید؛ اما عاقبت به تحصیل ادبیات آلمانی پرداخت و نویسندگی پیشه کرد.

حضور در میدان نبرد و تجربه جنگ بود که دستمایه بسیاری از آثارش شد. «در اولین اثرش می‌گوید: تازمانی که حتی از یک جراحت که این جنگ به وجود آورده است، خون می‌چکد، جنگ هنوز به پایان نرسیده است.»[۱]

نخستین داستان بلندش به نام «قطار سر وقت می‌رسید» (که در ایران با عنوان «قطارِ سرِ وقت» و «قطار به‌موقع رسید» نیز ترجمه شده است)، سال ۱۹۴۹ منتشر شد و زخم‌های جنگ هنوز خون‌چکان بود. سرباز آندریاس که مرگ را بسیار نزدیک به خود می‌بیند، نجوا می‌کند: «هیچ دختری برای من گریه نخواهد کرد... ای کاش کسی در جایی به من فکر کند، حتی اگر آدم مفلوکی باشد... عجب! اینجا مرز بود. قطار چه خونسرد از آن گذشت!... کسی بیدارم نکرد تا به شب چشم بدوزم؛ یا دست‌کم تکه‌ای از شبی را که بر فراز آلمان آویخته است، ببینم. هیچ‌کس نمی‌داند که دیگر نمی‌توانم آن را ببینم... دیگر هیچ‌وقت راین را نخواهم دید. راین! راین!....»

مرگ‌های پوچ و مسخره و بی‌ارزشی جان انسان‌ها در میدان جنگ و پلشتی و مشقت‌های جامعه و انسان‌های جنگ‌زده در دنیای پساجنگ در این اثر و برخی دیگر از آثار او به‌وضوح نشان از بازبودن زخم جنگ دارد.

«در رمان "و حتی یک کلمه هم نگفت" زندگی زن‌وشوهری را توصیف می‌کند که به‌دلیل وضع بد اجتماعی در آلمان پس از جنگ راهی برای پیوندی انسانی نمی‌یابند.»[۲]

«در دومین رمانش "خانه بی‌سرپرست" نیز جامعه آلمان پس از جنگ را نشان می‌دهد؛ جامعه‌ای که در آن گرسنگی، بیکاری و انحطاط اخلاقی بیداد می‌کند.»[۳] اما این‌ها درون‌مایه همه آثار او نیستند. او که تا چهل سال پس از جنگ زندگی کرد، فقط از جنگ ننوشت. او قلمش را صرف گفتن از موضوعات روز مردمش هم می‌کرد و همین است که از او نویسنده بزرگی می‌سازد که در نوستالژی جنگ نمانده و با سؤال‌ها و مشکلات و دردهای جامعه‌اش پیش آمده است.



هاینریش بل تا آخر عمر کاتولیک معتقدی باقی ماند؛ اما از سیستم کلیسا به‌شدت انتقاد می‌کرد. به‌عنوان نمونه در رمان «بیلیارد در ساعت نه‌ونیم» صومعه‌ای منهدم می‌شود و دلیل آن یک انتقام‌جویی شخصی است؛ انتقام «از کشیشانی که در زمان هیتلر آشکار و پنهان از او حمایت کردند.[...] نویسنده آلمانی معتقد است که کلیسا در دوران اخیر به مردم آلمان خیانت کرده و با سکوت خود دربرابر اعمال غیرانسانی هیتلر عملا از او حمایت کرده است.»[۴]

همچنین در رمان تلخ و معروف «عقاید یک دلقک» آنچه «بیش از همه جلب توجه می‌کند، نظر انتقادی نویسنده درباره کلیسای کاتولیک است؛ کلیسایی که برای آن خوشبختی زوج جوان مطرح نیست.»[۵] در رمان «آبروی ازدست‌رفته کاترین بلوم» به پروپای پلیس آلمان (و به‌نوعی به سیستم پلیس و پلیسی) می‌پیچد و مطبوعاتی را که از قدرت سوءاستفاده می‌کنند، رسوا می‌کند. و در رمان بزرگش «سیمای زنی در میان جمع» نیز به معضلات جامعه آلمان پرداخته است.



چرا بُل نویسنده بزرگی است؟

منتقدان و اهل ادبیات دلایل مختلفی را برای زنده و پرمخاطب‌بودن داستان‌های کوتاه و رمان‌های هاینریش بُل و اهمیت این نویسنده برشمرده‌اند که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

والتر هینک در مقاله‌ای به عنوان «حامی بزرگ مردم ساده» که کامران جمالی آن را ترجمه کرده است، می‌نویسد: «گرایش قشر وسیع خواننده به سوی بل تنها از آن جهت نیست که او قدرتمندان صحنه سیاست، اقتصاد و وسایل ارتباط جمعی را به‌سبب استعمال قدرت تا به‌این حد عریان توصیف می‌کند، بلکه بیشتر به‌خاطر آن است که قلبش همیشه در موضع صحیح است، به‌خاطر آن است که قلبش همیشه برای مغبون‌شدگان می‌تپد: برای سربازان جنگ، «گوشت‌های دم توپ»، گرسنگان و افراد بی‌خانمان دوران پس از جنگ، برای افراد غیرمتخصص و درمانده، برای «رانده‌شدگان» و قربانیان مطبوعات هوچی.»

برای بُل «انسان» مهم است و هینک این بُعد از کار او را با افسانه‌سرایان مشترک می‌داند: «وجه‌مشترک بل با افسانه‌سرایان در این است که او همیشه می‌داند چه چیزی خوب و چه چیزی بد است-خوب برای فرد، برای انسان و نه برای نظامی ویژه... .»

تورج رهنما نیز در کتاب «ادبیات امروز آلمان» می‌نویسد: «هاینریش بل نویسنده‌ای است متعهد که اصل «هنر برای هنر» را نمی‌پذیرد و معتقد است که قلب هنرمند باید همراه با نبض زمانه‌اش بزند. او «گزارشگر» آگاهی است که درد مردم فرودست را درک می‌کند و می‌کوشد که آن را در آثارش منعکس کند.»

به اعتقاد هینک در مقاله‌ای که پیش‌از این به آن اشاره شد، بل خواننده را در راه پرپیچ‌وخم و خسته‌کننده رمان‌های روشن‌فکرانه و فلسفی از نفس نمی‌اندازد و نه در محتوا مدعی انقلابی‌بودن است و نه در قالب، بندبازی‌های هنرمندانه می‌کند. او برای همه می‌نویسد. دکتر فرامرز بهزاد نیز در مقاله‌ای با عنوان «عقده‌های "بچه تخس" جامعه آلمان» موفقیت بل را نه در چیره‌دستی در سبک‌وبیان نویسندگی، بلکه در این می‌داند که او «در هر اثر، پابه‌پای تحولات اجتماعی آلمان، موضوعات روزمره مورد علاقه طبقه وسیع بورژوازی آلمان را در قالب داستان عرضه می‌کند، با طغیانی معتدل بر ضد اوضاع ناهنجار مذهبی و اجتماعی و اخلاقی و شورشی رام‌شده در چارچوب قانون مدنی.»

کامران جمالی، مترجم برخی آثار هاینریش بل، در مقدمه ترجمه‌اش از رمان «سیمای زنی در میان جمع»، بل را نویسنده‌ای می‌داند که «دردهای انسان‌های نجیب و درمانده و لغزش‌های آن‌ها را دردمندانه با صمیمیتی توصیف‌ناپذیر تشریح می‌کند. احترام به آزادی و شکوفایی انسان، مضمون همه رمان‌ها و مقاله‌ها و سخنرانی‌های بل است.[...] قهرمانان بل درماندگان و شکست‌خوردگان‌اند، اما بل آن‌ها را شکست‌خورده نمی‌داند و نشان می‌دهد که حرص به کسب مال و مقام، وقتی که انسان می‌تواند باوجود دشواری‌ها تا به آخر انسان باقی بماند، واقعا در خور استهزاء است و هاینریش بل کسی است که تا به آخر، انسان باقی می‌ماند.»

منابع:

۱- زندگی و آثار بُل، مجله زمان، شماره ۹، ویژه هاینریش بل

۲،۳،۴،۵ - ادبیات امروز آلمان، دکتر تورج رهنما، نشر چشمه